

تحلیل تاریخی فرمانبرداری شامیان از معاویه (با تمرکز بر تحلیل روایات مدح و ذم آنان در نهج البلاغه)

اکرم السادات حسینی^۱

یحیی میرحسینی^۲

کمال صحرائی اردکانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵، صفحه ۵۳ تا ۷۵ (مقاله پژوهشی)

چکیده

تبعیت محض شامیان از معاویه، زبانزد خاص و عام است. در برخی از گزاره‌های نهج البلاغه شامیان با خصوصیات چون جهالت، دنائت و پستی، خشونت، رذالت، فرومایگی و بندگانیت تندخو معرفی شده‌اند. برخی از مورخان نیز علت تبعیت اهل شام را کم‌خردی، تبعیت کورکورانه، فقدان اندیشه و تأمل، بی‌تفاوتی نسبت به اخبار و حوادث پنهان، بیان کرده‌اند. این در حالی است که بر پایه برخی دیگر از گزاره‌های نهج البلاغه، مردم شام به نظم، امانت‌داری، تبعیت بدون چشم‌داشت، مُصلح عموم و متحد توصیف شده، حتی حضرت علی (ع) آرزو کردند «ای کاش معاویه ده نفر از اهل عراق را با یک نفر اهل شام معاوضه کند». این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تمرکز بر جریان اموی در شام، به علت تبعیت محض شامیان پرداخته است. از جمله نتایج این پژوهش آنکه گرچه مردم شام خصائصی ممتاز داشتند اما این ویژگی‌ها دستاویز جریان اموی به رهبری معاویه قرار گرفت، او با تکیه بر باورهای پیشا اسلامی شامیان و سیاست‌های متناسب با روحیات آنان، ویژگی‌های مثبت مردم شام را به نفع خود مصادره کرد. **کلیدواژه‌ها:** امام علی (ع)، رفتارشناسی، مردم شام، تبعیت، جریان اموی، معاویه.

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه میبد، میبد، ایران:

akramsadat.hosseini5@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول):

mirhoseini@meybod.ac.ir

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران: sahraei@meybod.ac.ir

درآمد

اتحاد شامیان در اطاعت محض از حاکم، گزاره‌ای بسیار مشهور است. از زمان فتح شام تا زمان خلافت حضرت علی (ع)، شام تحت فرمانروایی امویان بویژه معاویه بن ابوسفیان بود. طی این سال‌ها، گزارشی مبنی بر شورش و سرکشی در شام و در اعتراض به معاویه به ثبت نیامده است. فرمانبرداری شامیان، وقتی اهمیت خود را بیشتر نمایان می‌سازد که به همسایه شام یعنی عراق نظر بیافکنیم؛ جایی که دائم مردم علیه والیان دست به شورش برمی‌داشتند. دیگر نشانه تبعیت شامیان، استمرار حکومت ۲۰ و اندی ساله معاویه بر شام است؛ در حالی که اهل عراق در طی همین سال‌ها، شش حاکم را خلع کردند (براقی، ۱۹۸۷م، ۲۴۶-۲۴۹). وصیت معاویه به فرزندش یزید در تأیید این سخن است: «فرزندم، مردم عراق را زیر نظر گیر، چنانچه از تو بخواهند که هر روز عامل ایشان را عزل کنی با ایشان موافقت کن که عزل عامل، آسان‌تر از کشیده شدن صد هزار شمشیر است. به مردم شام عنایت کن که آنها مطیع تو هستند، پس ایشان را به خودت نزدیک نگهدار و در جنگ‌ها از آنان کمک بگیر» (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۵).

نمونه‌ای دیگر از پابندی شامیان به اطاعت از حاکم را می‌توان در انتخاب حکم از طرف معاویه در بجزوچه صفین مثال آورد. تعبیر بهج الصباغه شوشتری از عملکرد شامیان، حیرت‌آور است: «فکان معاویة إذا کتبَ إلى عمرو جاء الرسولُ و ذهبَ لا یدری بما جاء به و لا بما رجَع به و لا یسألُه أهلُ الشامِ عن شیء» (شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱۰/۴۷۶). در حالی که عراقیان به حضرت علی (ع) در انتخاب ابن عباس معترض شده و ابوموسی اشعری را که کاملاً مخالف سیاست‌های امام بود، راهی دومه الجندل کردند: «إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ» (خطبه: ۲۳۸).

طرح مسأله

علت فرمانبرداری شامیان، همواره مورد بحث و مناقشه بوده است؛ برخی این تبعیت را به ویژگی‌های مردم آن دیار مرتبط دانسته و برخی دیگر، آن را به سیاست‌های حاکم نسبت داده‌اند. اغلب مورخان بر این نظرند که اطاعت شامیان تنها به روش معاویه در اداره مملکت شام مربوط می‌شود (ابن میثم، ۱۳۷۵ش، ۴/۵۰۳؛ امین عاملی، ۱۳۷۶ش، ۴/۴۷۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ش، ۲/۸۴). این گروه از ویژگی‌های مردم شام، سخن چندان‌ی به میان نیاورده‌اند.

در همین راستا محمد جواد مغنیه در شرح فی ضلال نهج البلاغه، به سخن تاریخ‌نویسان از جمله طه حسین استناد کرده، می‌گوید: تبعیت مردم شام مربوط به دستگاه معاویه است که با مکر و حيله، کار می‌کرد و دین و فکر مردم را با پول می‌خرید (مغنیه، ۱۳۸۷ش، ۱/۳۷۵). او و اغلب

شارحان، شامیان را جاهل و اطاعت اهل شام را تنها به شیوه حکومتی معاویه منحصر کرده‌اند (هاشمی‌خویی، ۱۴۰۰ق، ۲۶۶/۱۲؛ موسوی، بی‌تا، ۳/ ۴۲۶؛ مدرس وحید، بی‌تا، ۲۵۴/۱۲). حتی امیرالمومنین علی (ع) نیز تبعیت مردم شام را در استفاده معاویه از روش‌های ناشایست برای تسلط بر مردم می‌داند؛ همانجا که حضرت علی (ع)، به کار بردن مکر و حيله برای رسیدن به هدف را سیاست ندانستند (نک: خطبه: ۲۰۰).

در سوی دیگر برخی همچون جاحظ، اطاعت اهل شام را ناشی از این عوامل دانسته است: کم‌خردی، باور به تبعیت بی‌چون و چرا، خشک‌مغزی، فقدان اندیشه و تأمل و بی‌تفاوت بودن نسبت به اخبار و حوادث پنهان (طبری، ۱۳۸۷ش، ۲/ ۲۱۷؛ ابن ابی الحدید، بی‌تا، ۱/ ۳۴۳). در ادامه همین باور، برخی معتقدند: «سادگی، اطاعت از حاکمان و تمرکزگرایی مهم‌ترین و برجسته‌ترین تمیزات روحی شامیان را تشکیل می‌داد. استفاده از همین‌ها، مهم‌ترین رمز موفقیت معاویه در دستیابی به اهداف سیاسی‌اش بود» (ولوی، ۱۳۸۰ش، ۱۳۷).

در مقابل، خطبه‌ای از حضرت علی (ع) در مذمت کوفیان وجود دارد که در اثنای آن، امام (ع) مردم شام را نظام‌مند، امانت‌دار، فرمانبرداری بدون چشم‌داشت، مُصلح عموم و متحد معرفی کرده‌اند: «بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ... طَاعَتِهِمْ إِمَامَتَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَبِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ... بِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ...» (خطبه: ۲۵). افزون بر این در خطبه ۹۶ امام علی (ع) آرزوی داشتن مردمی چون اهل شام را داشته‌اند. این گزاره‌ها با تحلیل گروه دوم که فرمانبرداری شامیان را در کم‌خردی و سادگی می‌جوید، در تناقض است. از این‌رو این پژوهش با تمرکز بر جریان‌شناسی اموی در شهر شام، به شناخت اندیشه‌های پیشا اسلامی، ویژگی‌های مردم این شهر و عملکرد معاویه پرداخته، در پی پاسخ به این سؤالات است: علت تبعیت شامیان چیست؟ جریان اموی چه تأثیری بر این تبعیت داشته است؟ نکته دیگری که اهمیت این پژوهش را دو چندان می‌کند اینکه چرا حضرت علی (ع) خواستار یارانی از اهل شام بودند؟

درباره پیشینه بحث، می‌توان به مقاله «پروپاگاندا بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر (ص)»، «اقدامات معاویه در جهت کسب، حفظ و گسترش قدرت» و «شاخص‌های رفتاری حزب اموی» اشاره کرد (برای اطلاعات کتابشناختی، ر.ک: بخش منابع) در این پژوهش‌ها تنها به سیاست‌های مالی و مکر و فریب‌های معاویه پرداخته شده و در مورد جریان اموی و ویژگی‌های مردم شام سخنی به میان نرفته است؛ حتی در شروح نهج‌البلاغه نیز با توضیح چندان‌ی مواجه نیستیم.

۱. باورهای پیشا اسلامی مردم شام

در سال‌های نزدیک به ظهور اسلام، حضور برجسته اعراب در شام آنقدر گسترده بود که به روم العرب شهرت داشت (جعفریان، ۱۳۸۲ش، ۴۹-۵۰). تازیانی که قبل از اسلام در شام سکونت داشتند اغلب نصرانی (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲ش، ۴۱۲؛ دسوقی، ۱۹۹۸م، ۱۴۳) و بر فرقه یعقوبی یا منوفیزیت^۴ بودند. اینان بیشترین پیروان و یاران را داشته و در میان غسانیان و قبایل شام پراکنده بودند (الحسنی، ۱۴۱۲ق، ۲۲/۱).

پیروان مذهب یعقوبی درباره مسیح(ع)، معتقد به یک طبیعت لاهوتی بودند (ابن حزم، ۱۴۰۳ق، ۴۹). آن‌ها بر جنبه الوهی عیسی (ع) تأکید می‌کردند که این مذهب از نظر کلیسای شرق، بدعت به‌شمار می‌رفت (شیخو، ۱۹۸۹م، ۳۸). مردم بومی سوریه با وجود سختگیری‌های حکومت بیزانس، منوفیزیتی ماندند و بی‌گفتگو با علاقه مفرطی که به کلیسای سوریه نشان می‌دادند از قومیت خویش نیز احساسی نماندند و نیمه‌پدیدار داشتند (حتی، ۱۳۸۰ش، ۱۹۶). طایفه‌ها در شام نسب خود را به مذهب‌شان می‌رساندند و در سیاست و دیانت باهم مرتبط بودند. نکته شایان توجه آنکه حزب دینی و حزب سیاسی یکی بود و در جهت تأیید دولت گام برمی‌داشتند (شیت خطاب، ۱۴۲۴ق، ۱۸). نکته دیگر آنکه کلیسای شام که بر سایر کلیساها نظارت داشت، در سلطه امپراتور روم قرار داشت (همانجا) و همین امر بر دخالت حکومت در دین می‌افزود.

۱-۱. باورهای منوفیزیتی و اثرش در القای اندیشه جبرگرا

در تفکر منوفیزیت، عیسی خود مبدأ وحی است و فقط یک اراده^۵ دارد و جنبه انسانی او به فراموشی سپرده شده است. بُعد استعلایی و ارزش انسان به مثابه موجودی حامل پیام الهی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و مدعی تلقی وحی، حواریون هستند (فکوهی، ۱۳۹۰ش، ۵). آن‌ها معتقدند که خداوند پیامبری را با اعوان و انصاری که او را همراهی کنند، می‌فرستد. بنابراین حاکم به عنوان انتخاب شده خداوند، جانشین خداست و حکم او نافذ و تبعیت از او ضروری است. جمله منسوب به عیسی مسیح مؤید این باور است: «به قیصر دهید، آنچه سهم قیصر است و به خداوند دهید، آنچه سهم خداوند است» (متی، ۲۲:۲۱). این سخن برای عموم مردم، از این جهت مبهم بود که تفکیک سهم خداوند و سهم قیصر را مشکل می‌ساخت. از همین رو نزد بسیاری، سهم قیصر و خداوند یکسان می‌نمود. پس طبیعی است که اطاعت از قیصر به منزله اطاعت از خداوند قلمداد شده، هر کاری قیصر انجام دهد، با اراده و تقدیر الهی تفسیر شود. این تفکر بویژه در میان

^۴ Monophysite

^۵ Thelema

رومیان، تبلور بیشتری داشت. برای نمونه در سال ۹۶ میلادی، کلمان قدیس پُس از کشتار مسیحیان بوسیله دومیسین^۷ - امپراتور روم - از مسیحیان خواست برای امپراتور دعا کنند؛ زیرا وی تنها مجری اراده پروردگار است (فکوهی، ۱۳۹۰ش، ۱۳).

در گذر از این نکته به موضوع سخن در بحث حاضر، وقتی معاویه به حکومت رسید و از این پیشینه فکری اطلاع یافت، به سرعت این خط فکری را دنبال کرد که او، همان فردی است که خداوند به خلافت برگزیده، حکومت عطیه‌ای الهی بدوست. به این ترتیب او حاکمیت خود بر شام را در هاله‌ای از قداست قرار داد و خویشتن را به صفات مذهبی متصف کرد. این جمله معاویه که «زمین متعلق به خداست و من خلیفه خدایم و هر چه از مال خدا بگیرم، متعلق به من است و هر چه را واگذارم رواست» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۴۶/۲) با اذهان شامیان کاملاً مانوس بود و طبیعی است که در برابرش مخالفتی صورت نگیرد.

معاویه سال‌ها پیش از خلافت، در فکر پادشاهی بود؛ لذا یکی از برنامه‌های مداوم‌اش، اختصاص دادن یک‌سوم شب به اخبار و ایام عرب و عجم، ملوک آن‌ها، روش رعیت‌پروری، سیرت شاهان ملل و جنگ‌ها، حیل‌ها و رعیت‌پروری‌شان بود (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳۵/۲). او در اولین سخنرانی بعد از قتل عثمان به شامیان چنین گفت: «ای مردم شام، شما می‌دانید که من، خلیفه امیرمؤمنان عمر و خلیفه عثمان هستم که مظلومانه کشته شد و نیز می‌دانید که من، ولی خون عثمانم و خداوند در کتاب خود می‌گوید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳)» (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۸۱). بنابراین با سود جستن از چنین باورهایی خود را در نظر شامیان، معتمد خلفا، ولی دم عثمان، بزرگ جاهلیت، صحابی پیامبر (ص)، خال المؤمنین، کاتب وحی و ... معرفی می‌کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۵۲۱/۴۲) حتی برخی راویان حدیث را واداشت تا ده‌ها حدیث در فضیلت‌اش بسازند و در میان مردم رواج دهند. برای نمونه، چنین جمله را به رسول خدا (ص) نسبت دادند: «الأمناء عندالله ثلاثه؛ جبرئیل و أنا و معاویه» (ابن حجر، ۱۴۰۷ق، ۲۶۱/۱). بر اساس چنین نگرشی، معاویه در نظر شامیان نماینده اراده خداوند و به لحاظ جلالت، قداست، خجستگی و مبارکی، نماد امانت‌داری، راستی و هدایت است که حتی به مرتبه اولیاء و انبیاء می‌رسد.

۱-۲. باورهای مرتبط با زندگی طبقاتی

سیستم فکری رومیان در اطاعت محض از قیصر و هرقل پایه‌ریزی شده بود. مردمانی که تنها معتقد به تبعیت محض از فرمانروای خود بودند. در قوانین این سرزمین، جامعه شام به دو دسته

۶. Saint Colman.

۷. Titus Flavius Domitianus.

تقسیم می‌شد: ۱- طبقه خاصه که از هیأت حاکمه و پیشوایان دینی تشکیل می‌شد؛ کسانی که امرشان مطاع و تبعیت از آنان ضروری می‌نمود؛ ۲- طبقه عامه یا اکثریت که عموماً کارگر و از بومیان بودند (زیدان، ۱۳۷۲ش، ۷۸۵). این گروه، حق هیچ‌گونه اعتراض یا رأیی در برابر حاکم نداشتند. پس در شام، همان نظام ارباب - رعیتی حکم‌فرما بود.

۱-۲-۱. طبقه ارباب

در این طبقه، هرکس امیر شناخته می‌شد، تبعیت از او واجب و رفتارهایش در راستای اراده خداوندی بود. چنانکه در آستانه ظهور اسلام، عثمان بن حُوَیث که هوای پادشاهی بر تهمه را در سر داشت، پس از ترک بت‌پرستی نزد قیصر شام رفته، مسیحی شد. او تلاش کرد تا مردم مکه را وادار نماید او را نوعی امیر بشناسند و از او تبعیت کنند؛ اما اعراب حجاز که با این باورها آشنایی نداشتند، این تغییر مذهب و ادعای امارت را خوشایند نشمردند، معتقد بودند قریشیان سرکشانی هستند که زیر بار شاه و حکمران نمی‌روند (فاسی، ۱۳۸۶ش، ۱۷۳/۲).

اما بر خلاف اهل حجاز، تازیانی که با شام مجاور بودند، به فرقه مسیحی منوفزیتی گرویدند که در نتیجه با مصالح سیاسی‌شان سازگار بود. آن‌ها رنگ شامی به خود گرفته، به زبان آرامی سخن می‌گفتند و خود را تحت حمایت دولت روم قرار دادند و عُمَّال دولت روم بر عرب شام شدند (حتی، ۱۳۸۰ش، ۹۷). بنابراین نظام طبقاتی در میان عربان منطقه شام نیز درونی شده بود. در اینجا اشاره به ماجرای مسلمان شدن جَبَله بن آیهَم - پادشاه غسانی شام - قابل توجه است. او بر صورت فردی سیلی نواخته بود و خلیفه دوم عزم قصاص او کرد؛ اما جبله با تعجب گفت: «او از من قصاص می‌کند؟! من یک سلطان و شاه می‌باشم؛ در حالی که او یک فرد عادی و رعیت است. من فکر می‌کردم عزت من در اسلام، بیشتر از ایام جاهلیت باشد». جبله، مرتد گشت و به رومیان پناهنده شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ۱/۲۳۲).

وجود نظام طبقاتی در شام، ابزار بسیار مناسبی جهت فرمانروایی معاویه فراهم ساخت. نخست آنکه او پس از قتل عثمان با عنوان «منتقم خون عثمان و امیری که در طمع خلافت نیست» از شامیان بیعت گرفت (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۸۲). این در حالی است که در میان عرب چنین رسمی مطرح نبوده است که فردی در مواقع بحرانی خود را به‌عنوان امیر مطرح کرده، از مردم بیعت بگیرد. همچنین معاویه از به کار بردن کلمه مَلِک درباره خود، خشنود بود و می‌گفت: «أنا اول ملوک و آخر خلیفه» (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ۲/۲۳۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۵۵/۲۵). اطرافیان نزدیک معاویه نیز از همان آغاز او را امیر خواندند. حَجَّاج بن وَصمه اولین کسی بود که معاویه را با عنوان امیرالمؤمنین خطاب کرد و بعدها نیز به آن افتخار می‌کرد (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۷۸-۸۰).

۱-۲-۲. عموم مردم

در مقابل، عموم مردم مطیع محض طبقه حاکم بودند؛ بنابراین قشر عامه به پیروی از سنت گذشتگان خود، حتی بدون مزد و موجب، حاکمیت خواص را لازم دانسته و فرمانبردار او می‌شدند (دسوقی، ۱۹۹۸م، ۲۰۲). از این رو حتی اگر حاکم در معصیت خالق باشد، چون افعال و اعمالش در راستای اراده خداوند است، اطاعت از او واجب دانسته می‌شد. همانگونه که امام علی (ع) می‌فرماید: «أهل الشام... الَّذِينَ... يُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (نامه: ۳۳).

صعصه بن صوحان تعبیر جالبی نزد معاویه از عوام دارد؛ عامه شام، سرگرم لهو و لعب و شنونده قصه‌پردازان دروغ‌ساز هستند. چون بانگ‌شان زنند، پیروی کنند و چون صبحه‌ای را بشنوند از جا نروند؛ از بدی باز نمانند، نیکی را نشناسند و از خلط بدکار و نکوکار و مؤمن و کافر، باک ندارند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳۹/۲). عامه مردم در بی‌اطلاعی محض به سر می‌بردند و برایشان تفاوتی نداشت که چه کسی به خلافت برسد و حکومت را چه کسی اداره کند. شامیان مسئله وراثت را به‌عنوان یک اصل در خلافت پذیرفته بودند و تنها وظیفه خود را اطاعت می‌دانستند. این رفتار در اشعار آنان هویدا است:

فَإِنْ تَأْتُوا بِرَمْلَةٍ أَوْ بَهْنِدٍ تُبَايِعُهَا أَمِيرَةٌ مُؤْمِنِينَ

اذا ما مات كسرى قام كسرى نَعْدُ ثَلَاثَةَ مِثْنَا سَقِينَا (مسعودی، ۱۴۰۹م، ۳۷/۳؛ مقدسی، بی‌تا، ۸/۶).

اگر رمله یا هند را به‌عنوان خلیفه مطرح کنند با او به‌عنوان امیرالمؤمنین بیعت خواهیم کرد؛ اگر کسرای بی‌میرد و کسرای دیگر جای او بیاید هر سه را برابر خواهیم دانست.

معاویه برای حفظ چنین نگرش‌های جاهلانه، سرسختانه تلاش می‌کرد. او هر لحظه که احساس ناامنی و خطر می‌کرد با هر طریقی، مخالفان را از سر راه برمی‌داشت. برای نمونه زمانی که ابوذر در شام به روشنگری می‌پرداخت و نظر اسلام را در مورد حقوق مردم بیان می‌کرد، معاویه را خوش نیامد. تنها سوال ابوذر از معاویه این بود: «چرا مال مسلمانان را مال خدا می‌نامی؟» مستمندان شام که برای اولین دفعه چنین چیزی می‌شنیدند، تقاضای حق خود کردند. در مقابل، توانگران از ابوذر نزد معاویه شکایت بردند. معاویه که احساس خطر می‌کرد بلافاصله ابوذر را از شام اخراج کرد (طبری، ۱۳۸۷ش، ۲۸۳/۴). معاویه برای تقویت این اندیشه، احادیثی جعل کرده، به پیامبر (ص) منتسب می‌کرد: «هر که فعل حاکم را نپسندد، باید صبر کند و هر که یک وجب از طاعت سلطان بیرون شود، بر جاهلیت میرد» (مرتضی بن داعی، ۱۳۶۱ش، ۳۵۹/۱).

۲. پیشینه جریان اموی در شام

پیشینه جریان اموی، سابقه‌ای فراتر از سکونت امویان در شهر شام دارد. شامیان از سال‌ها قبل از اسلام، رابطه تنگاتنگی با امویان داشتند. نزدیک‌ترین فرد از بنی‌امیه به ملوک شام، ابوسفیان بود؛ زیرا در ابتدای بعثت پیامبر(ص) علاوه بر تجارت، روابط سیاسی و اطلاعاتی نیز با ملوک روم داشت. شهرت بنی‌امیه در میان شامیان به قدری بود که گفته‌اند: «کانت الشامُ به معنی من المعانی أرضاً أمویة فی عهد الجاهلیة» (عقاد، ۱۹۸۴م، ۲/۲۱۳).

در دوره خلافت ابوبکر، بنی‌امیه عهده‌دار بسیاری از مناصب فتوحات بودند؛ از جمله آنکه یزید بن ابی‌سفیان به فرمانروایی شام منصوب شد. پس از مرگ یزید، برادرش معاویه جای او را گرفت. اعراب و نصاری سرزمین شام، اولین بار اسلام را از زبان بنی‌امیه و همفکران آنان دریافت کردند و با توجه به سابقه‌ای که از ابوسفیان و فرزندانش در ذهن داشتند، پذیرش دین جدید را به حساب زحمات و خدمات آن‌ها گذاشتند. خلیفه دوم و سوم، معاویه را بر ولایت شام گماشتند و بدین ترتیب، ریاست و حکومت در شام به خاندان بنی‌امیه منتقل گشت (یزیدان، ۱۳۷۲ش، ۵۹). با این رویدادها زمینه برای اتحاد و یکپارچگی و هم‌پیمانی شامیان با بنی‌امیه در هنگام نیاز، کاملاً مهیا و آماده شد.

۳. تلاش امویان در ترویج جریان اموی

امویان که پیش از اسلام، سال‌ها سروری قریش را بر عهده داشتند، بعد از اسلام به یک‌باره از صحنه کنار زده شدند. حتی عمر بن خطاب گفته بود خلافت در درجه اول به اهل بدر و بعد به اهل احد می‌رسد و به طلقاء تعلق نمی‌گیرد (کورانی، ۱۴۳۰ق، ۱/۵۱۷). بدین ترتیب ابوسفیان از همان ابتدا تمام تلاش خود را بکار برد تا قدرت از دسته رفته امویان را بازستاند. او بعد از سقیفه خدمت امام علی (ع) رسید و خواست که با امام بیعت کند. امام علی (ع) که به همه جوانب کار آگاهی کامل داشت، این بیعت را فتنه‌ای دانست که موجب تفرقه بین مسلمانان می‌شود و دست رد بر سینه او زد (خطبه: ۵). پس از این ماجرا، خاندان اموی مجدداً اعتبار خود را از دو طریق بازیافت:

۱. یزید بن ابی‌سفیان، از فرماندهان بزرگ فتوحات و برادرش معاویه، بنیان‌گذاران پادشاهی اموی در شام؛
۲. عثمان بن عفان که با استفاده از فرصت خلافت، خاندان بنی‌امیه را در سراسر ممالک اسلامی مسلط ساخت و به‌ویژه معاویه را در بالاترین مرکز قدرت تثبیت کرد (بیضون، ۱۳۷۹ش، ۱۲۰).

بر پایه گزارشی، وقتی عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان کینه دیرینه خود نسبت به بنی هاشم را علنی کرد و بر سر مزار حمزه سیدالشهداء حاضر شده، گفت: «...بر سر چیزی با ما جنگیدی که آخر به دست ما افتاد» (مسعودی، ۱۴۰۹ش، ۴۵۴/۲). در گزارشی دیگر، پس از آنکه مردم با عثمان بیعت کردند، عثمان با سرور به خانه آمد و جمعیتی مملو از بنی امیه گرداگرد او جمع شدند. در این میان ابوسفیان که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید، خطاب به عثمان گفت: «حساب و کتاب و بهشت و جهنمی در کار نیست؛ هرچه هست، حکومت و پادشاهی است؛ ای بنی امیه! حکومت را مانند تویی به همدیگر پاس دهید» (طبری، ۱۳۸۷ش، ۵۸/۱۰؛ شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۴۵۸/۴). دهش های مالی عثمان، بر تقویت بنی امیه می افزود؛ برای نمونه بلاذری می نویسد: «عثمان حواله هایی در خزینه بیت المال به خویشانش می بخشید؛ وقتی افرادی چون عمار به او طعنه می زدند، عثمان در پاسخ می گفت: «مال الله است و من خلیفه الله؛ به هر کس بخواهم می دهم» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۵۸۰/۴).

معاویه در اولین خطبه ای که پس از قتل عثمان ایراد نمود، دقیقاً بر باورهای پیشا اسلامی شامیان دست گذاشت و گفت: «خداوند سرزمین مقدس شام را به شما ارزانی داشت؛ زیرا به علم نهانی خود از فرمان برداری و خیرخواهی شما نسبت به خلفای خویش آگاه بود و می دانست که شما امر او را استوار می دارید. جامه عزت و کرامتی را که خداوند بر قامت ما پوشانده، تا زمانی که شب و روز برقرار است به خواست و دلخواه خود از تن بیرون نمی آوریم» (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۱۲۷). از این رو به خلافت رسیدن بنی امیه نزد شامیان، امری مورد انتظار بود (زیدان، ۱۳۷۲ش، ۵۸).

معاویه در استواری قدرت خویش بر بومیان شام که بیشترشان به دین مسیحی و از عرب های قحطانی بودند، تکیه داشت. رابطه زوجیت معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید با دخترانی از قبیله کلب، موجب تقویت این جریان در شام شد (زرکلی، ۱۳۸۹ش، ۳۳۹/۷). وفادارترین قبیله برای امویان نیز همین قبیله بود تا جایی که گفته می شود: «مانند کلب، کسی بنی امیه را تأیید نکرد» (ابن خلکان، ۱۹۹۴م، ۱۰۸/۷). پس مطابق انتظار، معاویه به مسلمانان نورسیده از حجاز، اعتمادی نداشت (ابن عبدربه، ۱۳۸۱ش، ۳۱/۱ و ۲۷؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۸۰/۵-۱۰۴) زیرا حجازیان روش حکومتی و زندگی پادشاه گونه معاویه را مغایر با رسم عرب می دانستند.

۳-۱. استفاده از قُصَاص، شاعران و والیان

جریان اموی در شام با قدرت تمام به حیات خود ادامه می داد. متنفذان زیادی نیز بعد از قتل عثمان به این جریان پیوستند. بسیاری از کاهنان یهودی و مسیحیان نو مسلمان و هم فکران شان که

حکومت امام علی (ع) را خوش نداشته و شرایط را برای نشر اکاذیب خود مساعد نیافتند، به شام گریخته و به معاویه پیوستند (أبوریه، ۱۳۹۸ش، ۱۸۲). خواص دیگری چون والیان عثمان، سرداران فراری جنگ جمل از جمله مروان بن حکم، عبدالله بن عامر، عبدالله بن زبیر و مهم‌تر از همه، عبیدالله بن عمر نیز به شام پناهنده شدند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ۱۷۲).

در این میان شاعران، قُصَّاص و والیان که از خوان نعمت معاویه بهره‌مند بودند، در ترویج جریان اموی نقشی اساسی ایفا می‌کردند. از قُصَّاص می‌توان کعب الاحبار را نام برد که از مدافعان شدید عثمان و هواخواه معاویه بود. او اظهار می‌کرد رسول‌الله را چنین در تورات یافته است: «کسی که در مکه تولد می‌یابد، به طابه هجرت می‌کند و ملک او در شام است» (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۲۷۰/۱). باید سهم کعب را در توسعه و ترویج جریان اموی بیش از دیگران دانست. او هرچند مدتی کوتاه قصه‌گویی را ترک گفت اما به دستور معاویه دوباره آن را در شام از سر گرفت (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۱۸۷/۲۱). کعب الاحبار احادیث زیادی را برای به خلافت رساندن معاویه، جعل کرد. او تا زنده بود، پیش‌بینی می‌کرد که حکومت به بنی‌هاشم نخواهد رسید. همین امر از قول عبدالله بن عمرو نیز نقل شده که گفته بود: «فاذا رأیت الهاشمی قَد مَلَک الزمان فقد هَلَک زمان» (جعفریان، ۱۳۸۱ش، ۲۲۵). او حتی شاعری را که در مورد خلافت امام علی (ع) پس از عثمان شعر سروده بود، دروغگو شمرد و گفت خلافت از آن معاویه خواهد بود (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ۷۷/۴). حتی روایتی از کعب نقل شده که اهل شام، شمشیری از شمشیرهای الهی هستند که خداوند به واسطه آن‌ها از گردن‌کشان انتقام می‌گیرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۲۸۷/۱).

در کنار قُصَّاص، شاعران نیز برای تهییج و به حرکت درآوردن این جریان آرام ننشستند. برای نمونه در شعری آمده است: «از عبدالشمس، بعضی‌هایشان عمو و بعضی‌هایشان پدر بودند و همگی هادی و مهدی بودند و از آنان است عثمان و معاویه و پسر پاک ابطحین» (عطوان، ۱۳۷۱ش، ۲۱۵). شعرای هواخواه بنی‌امیه، دامنه دیدگاه معاویه را در زمینه خلافت گسترش دادند؛ آن‌ها به همین مطلب که معاویه با قضا و قدر الهی به خلافت رسیده، بسنده نکردند؛ بلکه خلافت را منحصر به این خاندان دانسته و به جاودانگی آن در میان دودمان بنی‌امیه معتقد شدند. جریر از شاعران گراینده به جریان اموی، خلافت را منحصر به خاندان بنی‌امیه می‌دانست: «پادشاهی از شما به دیگران انتقال نیابد و بنای کهن خلافت شما به ویرانی نگراید» (جریر بن عطیه، ۱۳۹۸ق، ۹۵/۱).

جریان اموی رفته‌رفته به شهرهایی چون کوفه و بصره نیز سرایت کرد. سال‌ها بعد زیاد بن ابیه اولین فردی بود که در عراق به ترویج این جریان پرداخت. وی در خطبه‌ای که بدون نام خدا و حمد آغاز کرد، خلافت امویان را عطیه‌ای الهی دانست و متذکر شد که امویان به خواست خداوند

حکم می‌رانند و به اراده او عمل می‌کنند. او گفت: «ای مردم اکنون ما رهبران و حامیان شما شده‌ایم و با قدرتی که خداوند به ما داده است، راهتان می‌بریم. ما را بر شما حق فرمانروایی و شنوایی در چیزهایی است که بخواهیم» (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ۲۲۰/۱۶). در گیر و دار صلح امام حسن (ع) نیز قیس بن ضحاک با متهم کردن مردم عراق به اینکه اهل شقاق و نفاق‌اند گفت: «حسن و امثال حسن، چه کار به سلطان الله دارند که خدا او را در روی زمین جانشینی داده! خلافت از طریق کلاله -فرزند دختر- به ارث نمی‌رسد» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ۱/۱۹۴-۱۸۷).

یزید نیز بعد از مرگ معاویه، در نامه‌ای به والی مدینه تصریح کرد که او و پدرش را خداوند برای حکومت بر مسلمانان برگزیده است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۱۲/۴). روند این جریان در نامه‌ای از ولید بن عبدالملک پیرامون بیعت گرفتن از مردم برای دو فرزندش نیز به چشم می‌خورد: «چون پیامبر درگذشت و وحی به او پایان یافت، خداوند خلفای خویش را برگزید تا احکام او را اجرا و سنت و حدود او را به پا دارند». سپس عبدالملک به این آیه از قرآن استناد کرد: «از پی یکدیگر آمدند و هرکس به آنان تعرض کرد خدایش او را از پای درآورد و هرکس از گروه آنان جدا شد خدایش هلاک کرد و هرکس ولایت آنان را ناچیز شمرد و حکم خدا را درباره آنان به دیده تردید نگریست، خداوند آنان را مغلوب ایشان کرد» (بقره: ۲۵۱) (طبری، ۱۳۸۷ش، ۲۱۹/۷).

۲-۳. سیاست‌های معاویه

مشخصه جریان اموی، قبیله‌گرایی و تلاش برای تثبیت و گسترش قدرت و تسلط قبیله قریش بود. این مهم از طریق احیای دوباره مادی‌گرایی و زنده گرداندن ارزش‌های جاهلی با الگو گرفتن از امپراتوری بیزانس دنبال می‌شد. معاویه این جریان را با سلطنت‌گرایی، دین‌گریزی و قوم‌مداری هدایت می‌کرد. جریان اموی از زمان فتح مکه چون آتشی زیر خاکستر، آرام به مسیر خود ادامه می‌داد تا اینکه با قتل عثمان به یکباره فوران کرد و «یا لثارات عثمان»، شعار تبلیغاتی این جریان شد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ۳۸/۱). حضرت علی (ع) عامل قدرت یافتن بنی‌امیه را خلافت عثمان و از بین رفتن تمرکز اخلاقی و سیاسی مسلمانان و ضعیف شدن تعلیمات اسلام و پیامبر (ص) می‌دانند (خطبه: ۱۵۸). در هر حال، معاویه برای همراهی شامیان متوسل به سیاست‌های متعددی شد که هرکدام تقویت‌بخش تبعیت شامیان بود؛ در ادامه به این موارد اشاره می‌شود.

۱-۲-۳. زرسالاری و کسب قدرت از طریق پول

معاویه در بذل و بخشش‌های مالی، بسیار فعال بود؛ دهش‌هایی که جهت‌دار و سیاسی بود. افکار حکومتی او بر نظام الیگارش^۸ استوار بود. او بسیاری از اهداف خود را به وسیله تطمیع مالی پیش می‌برد. از جمله آنکه مقرری سپاهیان را دو برابر کرد و به ۶۰ هزار نظامی، سالی ۶۰ میلیون درهم حقوق می‌پرداخت که به‌طور متوسط هر کدام ۱۰۰۰ درهم می‌گرفتند. در این میان از آنجا که قبایل یمنی بیش از سایر قبایل همراهی می‌کردند، مقرری سپاه یک هزار نفری آنان، بسیار گزاف بود (زیدان، ۱۳۷۲ش، ۱۳۲). افزون بر این در خلال جنگ صفین، قبایلی با معاویه شرط کرده بودند در صورت ابراز دلیری و پایداری، علاوه بر مقرری، پاداش کلانی بدیشان تعلق گیرد؛ لذا معاویه چندان مال به سپاهیان بخشید که سست‌دلان سپاه عراق نیز بدو متمایل شدند (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۴۳۴).

بر پایه گزارشی در تاریخ یعقوبی، معاویه به دنبال عبیدالله بن عباس فرستاد و یک میلیون درهم برای او پاداش تعیین کرد؛ او نیز به همراه هشت هزار نفر از یارانش به سوی معاویه شتافت (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ۲/۲۱۴). نمونه‌ای دیگر از سیاست زرسالاری معاویه، هنگام بیعت گرفتن برای یزید است که عده‌ای از شامیان گفتند: «می‌دانیم که بدترین خلق خدا همین مرد-یزید- است؛ ولی چه کنیم که اینان این همه اموال را پشت درها و با قفل‌ها محبوس کرده‌اند و این قفل‌ها باز نمی‌شود، جز به آنچه انجام داده‌ایم» (مبرد، ۱۴۰۹ق، ۱/۴۸). معاویه تنها شامیان را با پول و مزایا به خود جلب نمی‌کرد بلکه دشمنان و مخالفان خود را نیز بدین وسیله رام می‌ساخت (زیدان، ۱۳۷۲ش، ۱/۱۳۲). از همین رو زمانی که حضرت علی (ع) از گریختن تعدادی از مدنیان به شام باخبر شدند، در نامه‌ای به فرماندار مدینه، چنین نوشتند: «ناراحت نباش! این‌ها دنیاخواهانی بودند که به سوی اهلش رفتند/ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا» (نامه: ۷۰).

۲-۲-۳. سیاست تغلب و توسل به زور

پیش از این بحث بهتر است به این مقدمه اشاره شود که در برخی متون، از مدارا و ملایمت معاویه در میدان سیاست سخن به میان آورده‌اند؛ از جمله این سخن او بازتاب یافته است که: «جایی که تازیانه‌ای بس باشد، شمشیر نمی‌کشم و جایی که زبانم بس باشد، تازیانه نمی‌زنم و اگر میان من و مردم موی باشد، بریده نخواهد شد که اگر بکشند، شل می‌کنم و اگر شل کنند، می‌کشم»

۸ Oligarchy.

۹. «الیگارش، حکومتی است که مبنای آن ارزیابی اموال باشد؛ به این کیفیت که زمامداری با کسانی است که صاحب مال باشند. بدین صورت فقرا از شرکت در کار حکومت محرومند» (افلاطون، ۱۳۶۸ش، ۴۶۵).

(یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ۲/۲۸۳)؛ این در حالی است که فضای شام برای مخالفان، اصلاً امن نبود و آزادی بیانی وجود نداشت. از جمله آنکه هرکس به دفاع از امام علی (ع) سخن می‌گفت به سرعت شناسایی شده و در معرض خطر قرار می‌گرفت. همان‌طور که عقیل بن مالک بعد از کناره‌گیری از امویان، به دستور معاویه پنهانی و فجیعانه کشته شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ۵۸۲). گروهی دیگر از مخالفان بنی‌امیه چون عبدالرحمن بن عُدَیْس و ابوعمرو بن بُدَیْل نیز توسط نیروهای معاویه تعقیب و در نزدیکی حمص کشته شدند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵م، ۲/۱۵۸؛ مادلونگ، ۱۳۷۷ش، ۲۳۱). تعبیر تاریخ الاسلام ذهبی نیز از عملکرد شامیان در برابر دعوت معاویه به جنگ، حیرت‌آور است: «فَضْرَبَ النَّاسُ بِأَذْقَانِهِمْ عَلٰی صُدُورِهِمْ وَ لَمْ يَرْفَعْ اِلَيْهِ اَحَدٌ طَرْفَهُ/ شامیان سرهای خود را پایین انداخته و حتی پلک نزدند». سپس بزرگی برخاست و گفت: «علیک الرأی و علینا أمّ الفعّال/ رأی از آن تو و ما انجام‌شده آن هستیم»؛ در این هنگام ندا داده شد که برای جنگ خارج شوید و هرکس تخلف کند، خونش حلال است (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۳/۵۴۰).

شاهد دیگر، سخن امام علی (ع) در خطبه ۹۸ نهج‌البلاغه است که به‌زور و ستم‌های بنی‌امیه و بازیچه قرار دادن دین برای رسیدن به اهدافشان اشاره کردند؛ اینکه تمام حرام‌های خداوند را حلال شمردند و تمام پیمان‌های الهی را شکستند. ایشان پیش‌بینی کردند: «کار به‌جایی می‌رسد که یاری یکی از شما نسبت به یکی از آن‌ها، مانند یاری عبد به اربابش شود که در حضور ارباب ناچار به اطاعت شوید و در غیاب او بدگویی کنید» (خطبه: ۹۸). همچنین امیرالمؤمنین (ع) جریان اموی را ترسناک‌ترین فتنه می‌دانند؛ با زمامدارانی بد و ظالم که رعیت را بردگان خود کرده و با سختی و خشونت با آن‌ها رفتار می‌کنند (خطبه: ۹۳).

۳-۲-۳. سیاست تزویر و تحریک عواطف عموم مردم

یکی از فنون تبلیغاتی که معاویه برای مطیع کردن مردم به کار گرفت، تکیه بر جنبه احساسی و تحریک عواطف بود. معاویه پیراهن خونین عثمان و انگشتان قطع شده همسر وی را بر منبر دمشق آویزان کرد و سپس به همراه بزرگان و افراد سرشناس از جمله شُرَحِبِیل، به شهرهای اطراف شام فرستاد تا عواطف مردم را تحریک نماید (طبری، ۱۳۸۷ش، ۵/۷؛ ابن ابی الحدید، بی‌تا، ۲/۷۱) شرحیبیل در سراسر شهرهای شام اعلان کرد که علی (ع)، قاتل عثمان است؛ از آنجا که شامیان این سخن را از مردی بزرگ، می‌شنیدند بدین حرف اعتماد کرده و به این جریان پیوستند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ۴۶۹).

باورهای پیشا‌اسلامی شامیان، در زمینه مبارزه سیاسی با اهداف معاویه سازگار بود؛ زیرا چنین القا می‌کرد که حکومت او به تقدیر الهی است و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست. از طرفی

خود را وارث عثمان و تنها خویشاوند پیامبر (ص) معرفی کرده بود. جمله «نحن شجره رسول الله» از معاویه در همین راستاست (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۹۱/۲۴). طرفه آنکه شامیان حتی تا زمان سفاخ - خلیفه عباسی - چنین می‌پنداشتند که جز بنی‌امیه، اقوامی برای پیامبر (ص) وجود ندارد (مسعودی، ۴۰۹ق، ۳۳/۲). نمونه دیگر آنکه معاویه در نامه‌ای، خود را ولی دم و وارث عثمان معرفی کرد که امام علی (ع) در جواب او فرمود: «وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بَدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظْنُونٌ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أُحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُعَالِطَ بِمَا أُجْلِبَ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأُمُرُ وَيَقَعَ الْأَشْكُ» (خطبه: ۱۷۳). اگر مسئله نزدیکی و خویشاوندی مطرح باشد، اگر قرابت، دلیل برتری است من از همه به پیامبر (ص) نزدیکترم پس خلافت حق من است.

نکته دیگر آنکه عمرو عاص - مشاور اعظم معاویه - با روحیات شامیان آشنایی کامل داشت و نیک می‌دانست شامیان، سالیان سال تحت سیطره فکری و نظامی حاکمان روم یا دست‌نشانده‌های آنان بوده‌اند. از همین رو گفته بود: «أهل الشام أطوع الناس لمخلوق و أعصاهم للخالق» (قاضی نعمان مغربی، ۴۲۳ق، ۱۸۸/۴؛ عقاد، ۱۹۸۴م، ۲۷۵).

سیاست ظاهرسازی معاویه در خون‌خواهی عثمان، چنان مقبول افتاد که اشراف شهر حمص به بیعت با معاویه به‌عنوان امیر راضی نشده، بلکه معتقد بودند حتماً باید خلیفه‌ای داشته باشند تا به طلب خون عثمان قیام کنند! به دنبال انتشار این خبر، مردم شام نیز با معاویه به‌عنوان خلیفه بیعت کردند (ابن قتیبه، ۴۱۰ق، ۱۰۰/۱).

معاویه و عمرو عاص در تقابل با حضرت علی (ع) از کاربست هیچ نیرنگی فروگذار نکردند و مقید به حفظ ارزش‌ها و حلال و حرام نبودند. از همین رو گفته‌اند لشکریان معاویه عمدتاً توجه چندانی به حلال و حرام نداشتند و معاویه آن‌ها را مطابق میل خود تربیت کرده و ساخته بود (منهاج، ۳۹۴ش، ۱۱۴).

موج تبلیغاتی معاویه به حدی وسیع بود که طبری بیعت شامیان با معاویه را تا سر حد مرگ توصیف می‌کند: «وَبَايَعَهُ عَظَمُ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَلَى الْمَوْتِ» (طبری، ۱۳۸۷ش، ۱۰/۴). پایداری شامیان در جنگ صفین، از سخن یکی از بزرگان قبیله غسان، نمایان است؛ او به عراقیان گفت: «من با شما از آن رو پیکار می‌کنم که شنیده‌ام شما و مولایتان، نماز نمی‌گذارید و علی، خلیفه ما عثمان را کشته است» (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ش، ۴۸۶).

۳-۲-۱. استفاده ایزاری از دین در جهت کسب قدرت

روشی که معاویه برای تربیت مردم شام در پیش گرفته بود آمیخته‌ای از عقاید، اندیشه‌ها و نیز آداب و رسوم بیگانگان بود که به‌ویژه توسط اهل کتاب نشر می‌یافت. افکار و اندیشه‌هایی که در

تقابل آشکار با مبانی دینی و آموزه‌های اسلامی بود. معاویه در همین راستا، فرهنگ لاهوتی مسیحی و دانیان آن را وارد اسلام کرد (خاکرند، ۱۳۸۶ ش، ۸۹). او آشکارا حرام الهی را مرتکب می‌شد؛ برای نمونه، عبدالله بن بریده از مهمانی معاویه تعریف کرده که هم خود شراب می‌نوشید و هم به او و پدرش تعارف می‌کرد (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ۵۲/۵)؛ همچنین زمانی که ابوالدرداء با ذکر حدیث نبوی، نوشیدن در ظروف طلا و نقره را نکوهش می‌کرد، معاویه این کار را بی‌اشکال می‌دانست» (ابن ابی الحدید، بی تا، ۱۳۰/۵).

از دیگر استفاده‌های ابزاری از دین، منتسب کردن حوادث به قضا و قدر بود؛ با این کار معاویه جنایت‌های خود را به امور مقدس، احاله می‌کرد. از همین رو گفته‌اند معاویه اولین کسی بود که ادعا کرد خداوند همه افعال بندگان را چه خوب و چه بد، اراده فرموده و می‌گفت: «هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۱۹/۱۹۷). افرادی که با چنین باورهایی رشد یافته بودند حتی در مقابل اطاعت از معاویه، مزایایی هم دریافت نمی‌کردند: «أَوْ لَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاءَ الْأَطْعَامَ فَيَتَبَعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ» (خطبه: ۱۷۹). همچنین در این باره امام فرموده‌اند: «در میان شامیان کسی است که به سبب ارتکاب منهیات از او اطاعت می‌کنند تا آنجا که اگر او امر به معروف کند، دیگر سخنش را نشوند» (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ ش، ۹۲). نکته جالب آنکه مغیره بن شعبه که از نزدیک‌ترین دوستان معاویه به شمار می‌رفت، او را «اخبت الناس» نامید و گفت: «معاویه تنها به نابودی اسلام و محو نام رسول خدا از افق ذهن مردم می‌اندیشد» (ابن ابی الحدید، بی تا، ۱۲۹/۵). تأویل نادرست آیات قرآن از دیگر مواردی بود که معاویه در جهت هدایت این جریان انجام می‌داد: «فَعَلَوْتَ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ وَ طَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي وَ عَصَيْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي وَ أَلْبَّ عَالَمَكُمْ جَاهِلَكُمْ وَ قَاتَمْتُمْ قَاعِدَكُمْ» (نامه: ۵۵).

۲-۳-۳. استفاده از جهل و ناآگاهی عموم مردم

ناآگاهی مردم شام تأثیر بسیاری در اطاعت و فرمان‌برداری شامیان داشت. از خصائص فکری شامیان که بسیار به آن اشاره شده، عدم تفقه و تفکر است. امام علی (ع)، شامیان را در شمار ناآگاهان از دین قرار دادند: «فِي شَأْنِ الْحَكَمِيِّينَ وَ ذِمِّ أَهْلِ الشَّامِ ... مِمَّنْ يَتَّبِعُونِي أَنْ يُفَقَّهُ وَ يُؤَدَّبَ وَ يُعَلَّمَ وَ يُدَرَّبَ وَ يُؤَكَّلَ عَلَيْهِ وَ يُؤَخَذَ عَلَيْهِ يَدِي» (خطبه: ۲۳۸). این خطاب کنایه از این است که شامیان، مردمانی نادان و سفیه هستند و شایستگی آن را ندارند که امری به ایشان واگذار شود و مسئولیتی به عهده گیرند. بلکه به دلیل کودنی و کم‌خردی‌شان باید تحت قیمومیت دیگری واقع شوند و جلو تصرفات‌شان گرفته شود (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش، ۴/۵۵۹). همچنین آن حضرت در توصیف بنی‌امیه که آموزگاران شامیان بودند، فرمودند: «با دشمنان خدا بجنگید؛ کسانی که در پی

خاموش کردن نور خدا هستند؛ با خطاکاران گمراه مقاتله کنید. ظالمان مجرمی که نه قاری قرآن هستند و نه فقهای دین و نه علمای تأویل، کسانی که هیچ سابقه‌ای در اسلام ندارند. به خدا سوگند اگر اینان قدرت را در دست گیرند همانند کسری و هرقل میان شما رفتار خواهند کرد» (طبری، ۱۳۸۷ش، ۲۸/۵).

ناآگاهی مردم شام به اندازه‌ای گسترده بود که یکی از شامیان که شنیده بود بر محمد (ص) صلوات می‌فرستند، پرسید: «درباره این محمد چه می‌گویی؟ آیا او خدای ماست؟» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ۳۲/۲). البته این جهالت حاصل عملکرد معاویه در طی سال‌های حکومت بر شام بود. وصیت او به فرزندش یزید ناظر به اهمیت این مسئله است «مراقب مردم شام باش پس ایشان را به خودت نزدیک نگهدار و اجازه نده در سرزمینی دیگر اقامت کنند زیرا تربیتشان را از دست می‌دهند» (طبری، ۱۳۸۷ش، ۳۲۲/۵). سانسور اطلاعاتی در شام به حدی وسیع بود که حتی معاویه نامه حضرت علی (ع) که در آن نوشته بود:

محمد النبی أخی و صهری و حمزه سید الشهداء عمی

مخفی کرد و گفت: «آن را پنهان کنید! مبدا شامیان با خواندن آن به علی متمایل شوند» (ابن کثیر، بی تا، ۸/ ۸). با تدابیر اندیشیده شده، ناآگاهی مردم شام به اندازه‌ای گسترده بود که معاویه به مردی از عراق گفت: «به علی بگو من با صد هزار نفر که شتر ماده را از نر تشخیص نمی‌دهند با او جنگ خواهم کرد». جالب‌تر اینکه وقتی سوی صفین می‌رفتند معاویه روز چهارشنبه با شامیان نماز جمعه خواند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰ق، ۴۶/۱) همه این شواهد نشان می‌دهد قاطبه مردم شام، جز آنچه معاویه به آنان آموزش می‌داد چیز دیگری نمی‌دانستند. بنابراین امام (ع) عامل پیوستن به جریان اموی را ناشی از جهالت و گمراهی برمی‌شمردند: «فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْحَقِّ وَ إِضَاعَتُهُمْ إِلَى الْعَمَىٰ وَالْجَهْلِ» (نامه: ۷۰) و در یک اظهار تعجب آشکار می‌فرماید: «وَ أَقْرَبُ بَقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَ مُؤَدِّبُهُمْ إِبْنُ النَّبِغَةِ» (خطبه: ۱۷۹) چه نزدیک‌اند به جهل و نادانی نسبت به خدا آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آنها پسر نابغه (عمرو عاص) باشد. امام (ع) در نامه‌ای به معاویه، او را در این امر چنین توصیف می‌کند: «تو به شک و تردید در کار خود استوارتر و گذرانده‌تر از من که به علم و یقینم نیستی... شرم‌آور است کسی که دارای چنین سابقه‌ای است و خانواده‌ای با این پیشینه سوء دارد در مسائل حکومتی دخالت می‌کند و بر کرسی داوری می‌نشیند» (نامه: ۲۸).

البته باید این نکته را اضافه کرد که در روایتی از امام صادق (ع)، بخشی از نداشتن بینش صحیح مردم، به نوع تعلیم بنی‌امیه گره زده شده است: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطَلِّقُوا تَعْلِيمَ الشُّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ/ همانا بنی‌امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد

گذارند و تعلیم شرک را آزاد نگذارند، زیرا اگر مردم را بر آن وادار می‌کردند آن را نمی‌پذیرفتند» (کلینی، ۱۳۸۴ ش، ۴۱۶/۲).

۴. مهم‌ترین مشکل و کمبود مردم شام از منظر حضرت علی (ع)

در کنار مدح و ذم شامیان از زبان حضرت علی (ع)، جمله‌ای از آن حضرت درخور توجه و شایان دقت است. آن حضرت، شامیان را نیازمند رهبری شایسته می‌داند تا بدان وسیله احکام دین را بیاموزند و تربیتی دینی داشته باشند: «مَنْ يَتَّبِعِي أَنْ يُفَقَّهَ وَيُؤَدَّبَ وَيَعْلَمَ وَيُدْرَبَ وَيُؤَلَّى عَلَيْهِ وَ يُؤَخَذَ عَلَيْهِ يَدِيهِ» (خطبه: ۲۳۸). این تعبیر نشان می‌دهد شامیان در ذات و فطرت خود، مشکلی ندارند و آنچه سبب شده است ویژگی‌های منفی آنان بازتاب بیشتری داشته و آنها را از مسیر حق خارج کند، حاکمان جور بخصوص معاویه است.

با سیاست‌های ناشایست معاویه، شامیان تنها به اطاعت محض از حاکم پایبند شده و در گمراهی غوطه‌ور شدند: «أَهْلُ الْأَشَّامِ... الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (نامه: ۳۳). این در حالی است که دستور به اطاعت از حاکم که در اصل مهم‌ترین اصل قوام‌بخش جامعه است، از طرف امام علی (ع) نیز مطرح بود؛ اما با این شرط که تنها اطاعت محض از رهبری الهی، شایسته است؛ همانگونه که با افتخار از تبعیت بدون چون و چرای خود از پیامبر (ص) سخن به میان می‌آورند (خطبه: ۱۹۷) ایشان تبعیت کورکورانه شامیان از معاویه را مذمت کرده و در صورتی سودمند می‌دانند که معصیتی در آن نباشد: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (قصار: ۱۵۶).

شامیان از رهبری اطاعت می‌کردند که گمراه بود و با سوء استفاده از باورهای مردم، آنها را نیز به ضلالت و گمراهی کشاند. به همین دلیل است که حضرت خود را برحق دانسته، فرمودند: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَلَّةُ الْبَاطِلِ» (خطبه: ۱۹۷). شارحان این عبارت را این‌گونه بسط داده‌اند: «حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می‌رساند؛ ولی باطل، جاده نیست، بلکه لغزشگاه و پرتگاه است که معاویه مردم را به سوی آن کشاند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش، ۷/۶۶۴).

با این توضیحات، اهمیت نقش رهبر در سوق دادن مردم به تفکر و بینش صحیح، امر حائز اهمیتی است که امام (ع) نیز در خطاب به معاویه، متذکر شدند: «ای معاویه در چه موقع اداره‌کننده خلق بوده‌ای یا چگونه می‌توانی حاکم امت باشی با اینکه هیچ حسن سابقه‌ای در اسلام نداری و نه در میان قوم‌تان، برتری و فضیلتی را احراز کرده‌ای» (نامه: ۱۰). در نامه دیگری چنین به ثبت آمده: «کسی که بصیرتی ندارد تا او را هدایت نماید و نه رهبری تا به راه خردمندانه درآورد، هوای نفسش

او را خوانده و او اجابت نموده و به دنبال گمراهی می‌رود» (نامه: ۷). به هر حال امام علی (ع) در کنار خباثت و پستی مردم شام، ویژگی‌هایی را برای شامیان برمی‌شمرد که اگر در راه درست و تربیت دینی قرار گرفته بود، بهترین نتیجه را به دست می‌داد. حال که معاویه سرپرست آنان است و مردم را طبق تربیت خود رشد داده، شایستگی آن را ندارند که امری به ایشان واگذار شود و مسئولیتی به عهده گیرند (ابن میثم، ۱۳۷۵ش، ۴/۵۵۹). عملکرد و نوع تفکر مردم شام، حاصل نوع اعتقاد و میزان بصیرت آنهاست که توسط رهبران جامعه به آنها القا می‌شد؛ چه آنکه این باور وجود دارد که: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق، ۳۲).

در نتیجه معاویه با سیاست‌های ناشایست خود از ظرفیت‌های مثبت مردم شام سوء استفاده کرد و آنها را به گمراهی کشاند. حضرت در جواب کسانی که درایت و سیاست معاویه را عامل اتحاد مردم شام می‌دانند می‌فرماید: «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَعْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدُوِّ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَى النَّاسِ...» (خطبه: ۲۰۰) به خدا معاویه سیاستمدارتر از من نیست، او با مکر و حيله کارها را به پیش می‌برد. اگر حيله و نیرنگ ناشایست نبود من سبب‌ترین مردم بودم. علی (ع) حاضر نبود با روشی غیرالهی رفتار کرده و دین را فدای دنیا کند: «وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَاقَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي» (خطبه: ۶۸). به خوبی می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند و کژی‌های شما را راست می‌نماید، ولی هرگز اصلاح شما را، با تباه ساختن خویش جایز نمی‌شمرد!»

بنابراین مردم شام مردمی نجیب بودند که در دام رهبری ناشایسته افتادند. بدیهی است رهبر و پیشوا هر قدر آگاه، پر تجربه، شجاع و با درایت باشد، اگر گرفتار پیروانی نادان، ترسو، ضعیف و بی‌استقامت گردد، کاری از او ساخته نیست. به همین دلیل است که امام علی (ع) آرزو می‌کند که کاش معاویه ده نفر اهل عراق را با یک نفر اهل شام معاوضه کند: «وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَ فِتْنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَغْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ» (خطبه: ۹۶). سرآخر باید به اصل «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» (نامه: ۳۱) اشاره کرد که چگونه حضرت علی (ع) معتقد بود زمامداران، باعث فتنه و آسیب به کل جامعه می‌شوند.

نتیجه

با بررسی گزاره‌های نهج‌البلاغه، می‌توان ویژگی‌های مردم شام را در دو دسته زیر طبقه‌بندی

نمود:

- ۱- ویژگی‌های مثبت: امانت‌داری، اطاعت، همگرایی و دوری از اختلاف، نظام‌مندی و مصلحت‌اندیشی.

۲- ویژگی‌هایی منفی: خشونت، رذالت و پستی، فتنه‌گری، تندخویی، جهل و نادانی. مورخان درباره چرایی فرمانبرداری کامل شامیان از معاویه، اصلی‌ترین عامل را دنائت و نادانی شامیان دانسته‌اند؛ اما طیف وسیعی از شارحان، این فرمانبرداری را مختص سیاست‌های معاویه و نحوه حکومت‌داری او برشمرده‌اند.

در تحلیل تعارض فوق بویژه تبیین مشخصات مثبت، پیشینه تمدنی و باورهای پیشا اسلامی شامیان نقش بسزایی داشته است؛ شالوده فکری مردم شام، درهم‌آمیزه‌ای از فرهنگ بیزانسی، عربی و بویژه متأثر از سیاست‌های اموی‌های ساکن این منطقه بود. البته نباید از جهت‌گیری‌های فکری قُصَّاص، شاعران و والیان چشم پوشید. حکومت مرکزی و تفوق نظام ارباب - رعیتی که میراثی از حکومت روم باستان بود، در فرمانبرداری شامیان نقش مهمی ایفا می‌کرد. همچنین باورهای منوفیزیته که رسوبی از تفکرات دینی آن منطقه پیش از ورود اسلام بود، دستاویز مهم معاویه در همراه کردن مردم قرار گرفت. دقیقاً همین باورها بود که زمینه سوء استفاده معاویه از مفهوم قضا و قدر در آموزه‌های اسلامی را فراهم آورد تا خلافت و تصمیم‌های خود را به اراده الهی گره بزنند.

نکته دیگر آنکه پیشینه رد پای بنی‌امیه در شام، به قبل از اسلام بازمی‌گردد؛ اما با امارت این دودمان از دوره خلیفه دوم، تفکر اموی اثرات بسیاری بر ساکنان این شهر داشت. کسب قدرت از ثروت، توسل به زور، تحریک عواطف و خصوصاً استفاده ابزاری از مفاهیم دینی، مهمترین دستاویزهای معاویه در انحراف شامیان بود؛ همان‌ها که دستمایه انتقاد حضرت علی (ع) را فراهم آورده بود. لذا با تحلیل گزاره‌ها می‌توان به این نتیجه کلی دست یافت که تبعیت کورکورانه شامیان، بیش از هر چیز به بستر فکری و فرهنگی شام پیش از اسلام و البته سیاست‌های معاویه و روش حکومتی او مربوط است؛ اموری که ویژگی‌های منفی را در رفتار شامیان پدید آورده بود.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. انجیل متی
۴. اُبوریه، محمود (۱۳۹۸ش)، *أضواء علی السنه المحمديه*، تهران، انصاریان.
۵. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله (بی‌تا)، *شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)*، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
۶. ابن اعثم، ابومحمد (۱۴۱۱ق)، *الفتوح*، بیروت، دار الاضواء.

۷. ابن حجر، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *لسان المیزان*، بیروت، دار الفکر.
۸. ابن حزم، علی بن احمد (۱۴۰۳ق)، *جمهره أنساب العرب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۹. ابن خلکان (۱۱۹۴م)، *وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دارالصادر.
۱۰. ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق محمد قادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۱. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸ق)، *الفخری فی الأداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، بیروت، دارالقلم العربی.
۱۲. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۳۸۱ش)، *العقد الفريد*، قاهره، مکتبه النهضه المصریه.
۱۳. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر.
۱۴. ابن قتیبه، ابو محمد (۱۴۱۰ق)، *الإمامة و السیاسة معروف بتاریخ الخلفاء*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.
۱۵. ابن میثم، میثم بن علی (۱۳۷۵ش)، *شرح نهج البلاغه ابن میثم*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
۱۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا)، *البدایة و النهایة*، خلیل شحاده، دارالفکر.
۱۷. افلاطون (۱۳۶۸ش)، *جمهور*، ترجمه ی فولاد روحانی، بی جا، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۸. الحسنی، هاشم (۱۴۱۲ق)، *سیره المصطفی*، ترجمه ی حمید ترقی جاه، تهران، حکمت.
۱۹. امین عاملی، سید محسن (۱۳۷۶ش)، *سیره معصومان*، تهران، سروش.
۲۰. براقی، سید حسین (۱۹۸۷م)، *تاریخ الکوفه*، بیروت، دارالاضواء.
۲۱. برزی، ابراهیم (۱۳۸۹ش)، «شاخص های رفتاری حزب اموی»، *ویژه نامه محرم*، ش ۱۰۳.
۲۲. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
۲۳. بیضون، ابراهیم (۱۳۷۹ش)، *رفتار شناسی امام علی در آیینہ تاریخ*، ترجمه اصغر محمدی سیجانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲۴. پیگولوسکایا، ن. و (۱۳۷۲ش)، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، تهران، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
۲۵. جریر بن عطیه (۱۳۹۸ق)، *دیوان جریر*، بیروت، دار بیروت.
۲۶. جعفریان، رسول (۱۳۸۲ش)، *تاریخ خلفا از رحلت پیامبر تا زوال امویان*، قم، دلیل ما.
۲۷. جعفریان، رسول (۱۳۸۱ش)، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام*، قم، انصاریان.
۲۸. جمشیدیها، غلامرضا؛ روحانی، محمدرضا؛ و علم الهدی، سید عبدالرسول (۱۳۹۰ش)، «پروگانهای معاویه علیه خاندان پیامبر (ص)»، *وزارت علوم*، ش ۳۵.
۲۹. حتی، فیلیپ (۱۳۸۰ش)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر آگه.
۳۰. خاکرند، شکرالله (۱۳۸۶ش)، «بررسی سیر تاریخی جریانهای فکری موثر در شکلگیری مبانی فرهنگی تمدن اسلامی از جاهلیت تا آغاز دوره دوم عباسی»، *دانشگاه اصفهان*، اصفهان.
۳۱. دسوقی، محمد عزب (۱۹۹۸م)، *القبائل العربیه فی بلاد شام منذ ظهور الاسلام الی نهایه العصر الاموی*، مصر، الهیئه المصریه.
۳۲. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الاسلام و وقیات المشاهیر و الأعلام*، بیروت، دارالکتب العربی.
۳۳. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۴ق)، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، موسسه الرساله.
۳۴. زرکلی، خیر الدین (۱۳۸۹ش)، *الأعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۳۵. زیدان، جرجی (۱۳۷۲ش)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر.
۳۶. شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶ش)، *بهج الصباغه*، تهران، امیرکبیر.
۳۷. شیت خطاب، محمود (۱۴۲۴ق)، *قاده فتح الشام و مصر*، بی جا، دارالفکر.
۳۸. شیخو، لوییس (۱۹۸۹م)، *النصرانیة و آدابها بین عرب الجاهلیة*، بیروت، دارالمشرق.
۳۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ش)، *تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

۴۰. عطوان، حسین (۱۳۷۱ش)، *الفرق الاسلامیه فی بلاد الشام فی العصر الاموی*، ترجمه‌ی حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۴۱. عقاد، عباس محمود (۱۹۸۴م)، *العقبریات الاسلامیه*، بیروت: دارالکتب اللبنان مکتبه المدرسه.
۴۲. فاسی، محمد بن احمد (۱۳۸۶ش)، *شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام*، ترجمه‌ی محمد مقدس، تهران، نشر مشعر.
۴۳. فکوهی، ناصر (۱۳۹۰ش)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران، نشر نی.
۴۴. قاضی نعمان مغربی (۱۴۲۳ق)، *المناقب و المثالب*، بیروت، الاعلمی.
۴۵. قسیم عباسی، محمد (۱۳۸۴ش)، «*اقدامات معاویه در جهت کسب، حفظ و گسترش قدرت*» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه مدرسه عالی فقه، مدرسه عالی فقه.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۴ش)، *الکافی*، قم، دارالحديث.
۴۷. کورانی، علی (۱۴۳۰ق)، *السیره النبویه بنظر أهل البيت عليهم السلام*، بیروت، دارالمرتضی.
۴۸. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷ش)، *جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله*، ترجمه ضابط و همکاران، مشهد، آستان قدس رضوی.
۴۹. مبرد، محمد بن یزید (۱۴۰۹ق)، *الکامل فی اللغة الأدب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵۰. مدرس وحید، احمد (بی‌تا)، *شرح نهج البلاغه*، بی‌جا، بی‌نا.
۵۱. مرتضی بن داعی (۱۳۶۱ش)، *نزهة الکرام و بستان العوام*، تصحیح محمد شیروانی، ایران، بی‌نا.
۵۲. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴ش)، *مروج الذهب*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۳. مغنیه، محمدجواد (۱۳۸۷ش)، *فی ظلال نهج البلاغه (مغنیه)*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
۵۴. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی‌تا)، *البدء و التاريخ*، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیه.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش)، *پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵۶. منہاج، ابراهیم (۱۳۹۴ش)، *کارنامه سیاسی امام علی (ع) در نهج البلاغه*، تهران، نگاه معاصر.

۵۷. موسوی، عباس علی (بی تا)، شرح نهج البلاغه (موسوی)، دار الرسول الاكرم صلى الله عليه و آله و سلم.

۵۸. نصر بن مزاحم، (۱۳۸۲ش)، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، المؤسسة العربية الحديثة.

۵۹. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد، (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة (خویی)، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۶۰. ولوی، علی محمد (۱۳۸۰ش)، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلام، تهران، دانشگاه الزهراء.

۶۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۱ش)، تاریخ یعقوبی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.